

فلسفه، سال ۴۸، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹



10.22059/jop.2020.293991.1006490

Print ISSN: 2008-1553 --Online ISSN: 2716-9748

<https://jop.ut.ac.ir>

On Boghossian's Objection on Putnam's Internal Realism

Hamed Ghadiri

PhD graduate in philosophy, Tarbiat Modares University

Received: 13 Desember 2019

Accepted: 21 September 2020

Abstract

Arguing against relativism and constructivism and defending objectivism, Paul Boghossian considers three theories concerning description-dependence of fact, including Putnam's theory on the interpenetration of fact and convention. Boghossian holds that the basis of Putnam's theory is the phenomenon of conceptual relativity; so, if we reject his view about the phenomenon, his theory will be rejected. Accordingly, He explains this phenomenon and criticizes Putnam's attitudes towards it and finally concludes that this 'argument' cannot prove Putnam's theory. Here firstly it will be argued that Putnam himself was aware of these objections and had developed some ideas to solve them; so, using his texts and arguments, we try to reply to the main objections of Boghossian to Putnam's view about this phenomenon. Secondly, it will be argued that, in contrast to Boghossian's belief, Putnam's theory is not based on the phenomenon of conceptual relativity. Instead, the idea of the interpenetration of fact and convention is based on two other arguments: the model-theoretic argument and the argument from the brain-in-a-vat scenario. Therefore, even if Boghossian's objections to Putnam's view about the phenomenon of conceptual relativity were acceptable, they could not reject Putnam's ideas on the interpenetration of fact and convention.

Keywords: Paul Boghossian, Hilary Putnam, Conceptual relativity, metaphysical realism, Objectivism, Internal realism.

پژوهشی در باب نقد بوغوسیان بر رئالیسم درونی پاتنم

حامد قدیری*

دانش‌آموخته دکتری فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

(از ص ۱۶۹ تا ۱۸۸)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۹/۲۲، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۶/۳۱

علمی-پژوهشی

چکیده

پل بوغوسیان در مقام انتقاد از نسبی‌گرایی و برساخت‌گرایی و دفاع از عینیت‌گرایی، به استدلال‌های سه تن از افرادی می‌پردازد که در آرای فلسفی‌شان، نوعی وابستگی واقعیت به توصیف را پذیرفته‌اند. یکی از این افراد هیلاری پاتنم است که بوغوسیان دیدگاه‌های او در باب درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد را هدف می‌گیرد. بوغوسیان معتقد است که پدیدهٔ نسبیت مفهومی مبنای دیدگاه پاتنم در باب درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد است. در اینجا مراد از پدیدهٔ نسبیت مفهومی، حالتی است که ممکن باشد دو جملهٔ متعارض صادق باشند. بوغوسیان پس از شرح این پدیده و رأی پاتنم در باب آن، به نقد رویکرد پاتنم می‌پردازد و نهایتاً نتیجه می‌گیرد که این «استدلال» وافی به مقصود نیست و نمی‌تواند درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد را توجیه کند. در این مقاله استدلال خواهد شد که اولاً پاتنم در همان زمان طرح پدیدهٔ نسبیت مفهومی به این نقدها واقف بود و پیشاپیش پاسخ‌هایی به آن‌ها ارائه کرده بود؛ ثانیاً برخلاف تصریح بوغوسیان، دیدگاه پاتنم در باب درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد مبتنی بر پدیدهٔ نسبیت مفهومی نیست و بر استدلال‌های دیگری (استدلال مدل تئوریتیک و استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره) سوار است. بدین ترتیب، حتی اگر نقدهای بوغوسیان به این پدیده درست باشد، باز هم دیدگاه‌های پاتنم مبنی بر درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد و درهم‌آمیختگی ذهن و جهان رد نمی‌شود مگر آن‌که آن دو استدلال نقد شود.

واژه‌های کلیدی: پل بوغوسیان، هیلاری پاتنم، نسبیت مفهومی، رئالیسم متافیزیکی، عینیت‌گرایی،

رئالیسم درونی.

۱. مقدمه

پل بوغوسیان در مقام انتقاد از نسبی‌گرایی و برساخت‌گرایی، به استدلال‌های سه تن از افرادی می‌پردازد که نحوی از وابستگی واقعیت به توصیف^۱ را پذیرفته‌اند: نلسون گودمن (Nelson Goodman)، ریچارد رورتی (Richard Rorty) و هیلاری پاتنم (Hilary Putnam). در بخش مربوط به پاتنم، بوغوسیان به سراغ پدیدهٔ نسبیت مفهومی می‌رود و پس از شرح آن، مفاد نتیجه‌گیری پاتنم را از آن بیان می‌کند و در ادامه، مدعی می‌شود که این «استدلال» پاتنم نادرست است.

نگارنده معتقد است که بوغوسیان در مواجهه‌اش با پدیدهٔ نسبیت مفهومی، ادعاهایی مطرح کرده است که هر یک از آن‌ها با مشکلی مواجه است. مشکل نخست اینجاست که پاتنم در هنگام طرح این بحث، بر سبیل دفع دخل مقدر، به چنین نقدهایی اشاره کرده و پاسخ‌هایی به آن‌ها داده است؛ اما بوغوسیان به کلی از آن‌ها غافل بوده است. ولی مشکل دوم آنجاست که از قضا پاتنم برای موضع خود، یعنی نفی رئالیسم متافیزیکی یا آنچه بوغوسیان عینیت‌گرایی ناظر به واقع می‌خواند، استدلال‌های دیگری آورده است و این پدیده به تنهایی هیچ نقشی در پیشبرد نظریهٔ او ندارد. بدین ترتیب، حتی اگر نقدهای بوغوسیان بر این استدلال وارد باشد، باز هم نمی‌تواند مدعی نفی موضع پاتنم باشد.

مقالهٔ حاضر برای طرح این موضوع حاوی چهار گام است؛ در گام نخست، ابتدا ایده و پدیدهٔ نسبیت مفهومی را توضیح می‌دهد و سپس نشان خواهد داد که این امور چه جایگاهی در جغرافیای نظری پاتنم دارند. در گام دوم، به سراغ نقد بوغوسیان بر رویکرد پاتنم می‌رویم. در اینجا پس از نقل بخشی از متن بوغوسیان، آن را به سه ادعای اصلی تحلیل می‌کنیم. در گام سوم، هر یک از این ادعاها را بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که هر کدامشان با چه مشکلی مواجه‌اند. نهایتاً در گام چهارم، به یمن طرح نکات مندرج در نقل قول بوغوسیان، برخی از مختصات نظری رویکرد پاتنم را تشریح می‌کنیم.

۲. ایده و پدیدهٔ نسبیت مفهومی

رئالیسم درونی دیدگاهی بود که هیلاری پاتنم در دههٔ هشتاد میلادی پروراند. در واقع این دیدگاه تلاشی بود برای پیدا کردن راه‌باریکه‌ای میان رئالیسم متافیزیکی و نسبی‌گرایی (Putnam, 1983c: 226). از نظر او، فلاسفه‌ای که وابستگی خرد به بافت و نهاد را کنار گذاشته‌اند و آن را مستقل از هر چیزی می‌انگارند، به دام خیال‌پردازی‌های فلسفی‌ای

مثل «زبان ایده‌آل» افتاده‌اند. در مقابل، فلاسفه‌ای که وجه‌غیروابستۀ خرد را کنار گذاشته‌اند، به نسبی‌گرایی‌های منحنی‌دچار شده‌اند (Putnam, 1983b: 234). به زعم پاتنم، رئالیسم درونی موضعی است که بصیرت‌های هریک از این دو را اقتباس کرده و از آسیب‌های آن دو برکنار است؛ از این‌رو، رئالیسم درونی را راه‌سومی در کنار رئالیسم متافیزیکی و نسبی‌گرایی می‌داند. بدین ترتیب رئالیسم درونی، نه مانند نسبی‌گرایان مطلق، ذهن را فعال محض می‌داند و نه مانند رئالیست متافیزیکی، آن را آینه‌ای منفعل در برابر جهان می‌انگارد. در واقع، شعار رئالیسم درونی این است: «ذهن و جهان در کنار یکدیگر ذهن و جهان را سروشکل می‌دهند» (Putnam, 1981b: xi).

به یک بیان، رئالیسم درونی اجمالاً دیدگاهی است که این سه ادعا را در کنار هم می‌پذیرد:^۲ ۱. ساختار جهان به لحاظ هستی‌شناختی وابسته به ذهن انسان است؛ ۲. صدق اساساً غیرمعرفتی^۳ نیست؛ ۳. ممکن است در یک حوزه خاص بیش از یک شمای مفهومی باکفایت^۴ وجود داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که قابل فروکاست به یکدیگر نباشند (Forrai, 2001: 23). اما پاتنم در یکی از آثار خود، دو مؤلفه اساسی برای رئالیسم درونی برمی‌شمارد تا پذیرش آن سه ادعا را ذیل این مؤلفه‌ها توجیه کند: یکی «نسبیت مفهومی» (Conceptual relativity) و دیگری «وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل»^۵ (Putnam, 1995). پاتنم در دوره‌های مختلف وزن متعددی برای این مؤلفه‌ها قائل بود؛ مثلاً در اوایل دوره رئالیسم درونی، مؤلفه اول را سنگین‌تر می‌دانست، اما در پایان دوره التزامش به این نوع رئالیسم، نقدهایی به مؤلفه اول داشت، ولی همچنان نسبیت مفهومی را می‌پذیرفت. در نهایت هم حتی پس از گذار از رئالیسم درونی، همچنان به نوعی نسبیت مفهومی پایبند بود (قدیری، ۱۳۹۶: ۱۴۳-۱۴۲).

اما مختصات نسبیت مفهومی پاتنم چه بود؟ پاتنم برای توضیح دیدگاهش درباره نسبیت مفهومی می‌گوید: ایده نسبیت مفهومی، به‌اختصار این است که هرچند در هر چیزی که آن را صادق می‌دانیم، جنبه‌ای قراردادی و جنبه‌ای ناظر به واقع وجود دارد، اما اگر مرتکب «مغالطه تفصیل مرکب» شویم و خیال کنیم که قطعاً باید چیزی از این صدق «بخش قراردادی» (Conventional) و جزء دیگرش «بخش ناظر به واقع» (Factual) باشد، دچار خطاهای فلسفی بلامفردی خواهیم شد. یکی از فروع نسبیت مفهومی من (و البته یکی از مناقشه‌برانگیزترین‌شان) این است که ممکن است گاهی اوقات دو جمله‌ای که تعارض بدوی^۶ دارند، هر دو صادق باشند (و تعارض میان آن‌ها را نمی‌توان این‌گونه

حل کرد که بگوییم دو جمله «معانی متفاوتی» در شماهای موطن‌شان دارند (Putnam & Conant, 1992: x).

جنیفر کیس در مقام تبیین همین عبارت پاتنم، تمییز میان «ایده نسبت مفهومی» و «پدیده نسبت مفهومی» را طرح می‌کند (Case, 1997).^۷ طبق این تمییز، ایده نسبت مفهومی عبارت است از درهم‌تنیدگی (Interpenetration) و درهم‌آمیختگی واقعیت و قرارداد؛ بنابراین، تلاش برای ترسیم مرزی قاطع میان بخش قراردادی و بخش ناظر به واقع در یک جمله مغالطه‌آمیز است و منجر به خطاهای فلسفی می‌شود. در مقابل، پدیده نسبت مفهومی پدیده‌ای است که در آن دو جمله‌ای که دارای تعارض بدوی‌اند، هر دو صادق‌اند. مقاله حاضر در باب پدیده نسبت مفهومی و نحوه مواجهه پل بوغوسیان و پاتنم با آن است؛ از این‌رو، بحث جذاب درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد و مختصات آن را کنار می‌گذاریم^۸ و به سراغ پدیده نسبت مفهومی می‌رویم.

پاتنم در *چهره‌های بسیار رئالیسم* از ما می‌خواهد جهانی را تصور کنیم که فقط از سه توپ الف و ب و ج تشکیل شده است (Putnam, 1987: 18). فرض کنیم کارنپ با ما در فهم متداول و متعارف نسبت به شی و وجود موافق است. او با توجه به سؤال «چند شی وجود دارد؟»، بی‌درنگ جهان سه‌توپه را این‌گونه توصیف خواهد کرد: کارنپ: سه شی وجود دارند.

حالا همین جهان را به یک منطق‌دان لهستانی عرضه می‌کنیم؛ منطق‌دانی که دل‌بسته پارشناسی (Mereology) است و طبق نظر او، از کنار هم نشستن دو شی، یک شی جدید تشکیل می‌شود. منطق‌دان لهستانی در مواجهه با سؤال «چند شی وجود دارد؟»، جهان را این‌گونه توصیف خواهد کرد:

لهستانی: هفت شی وجود دارند.

این جهان کوچک به روایت لهستانی و کارنپ چنین حالتی دارد:

جهان به روایت کارنپ:

الف، ب، ج

در نتیجه: سه شی وجود دارند.

همان جهان به روایت منطق‌دان لهستانی:

الف، ب، ج، الف+ب، الف+ج، ب+ج، الف+ب+ج

در نتیجه: هفت شی وجود دارند.

پاتنم در جایی دیگر کمی مثال را گسترش می‌دهد. او از همین جهان سه‌توپه سخن می‌گوید (Putnam, 1992: 98)؛ اما با این قید که یکی از آن‌ها (مثلاً الف) قرمز و دو توپ دیگر سیاه باشد. از نظر پاتنم، کارنپ و منطق‌دان لهستانی می‌توانند جهان مذکور را به شکل زیر توصیف کنند و البته این توصیفات نیز وضعی مشابه جملات بالا دارند:

منطق‌دان لهستانی: شی‌ای وجود دارد که بخشی از آن قرمز و بخشی دیگر سیاه است (اشاره به شی الف+ب).

کارنپ: شی‌ای وجود ندارد که بخشی از آن قرمز و بخشی دیگر سیاه باشد (اشاره به شی الف و شی ب).

در این پدیده، دو جمله که دارای تعارض بدوی هستند (به این معنی که نمی‌توانیم هر دو را هم‌زمان بپذیریم)، صادق به نظر می‌آیند.

تا اینجا، تصویری اجمالی از پدیدهٔ نسبیت مفهومی ارائه کردیم. اما چرا پاتنم به سراغ این پدیده می‌رود و از آن سخن می‌گوید؟ پل بوغوسیای وجه استناد پاتنم به چنین پدیده‌هایی را این‌گونه بیان می‌کند:

به زعم پاتنم، ما حاصل [این پدیده] این است که هیچ واقعیتی در باب این‌که در این جهان چند شی وجود دارد، در کار نیست. اگر شما شمای مفهومی مبتنی بر درک متعارف را انتخاب کنید، خواهید دید که سه شی وجود دارد ... اما اگر شمای مفهومی مرتبط با منطق‌دان لهستانی را انتخاب کنید، خواهید دید که هفت شی وجود دارد. پاتنم بر پایهٔ این استدلال نتیجه می‌گیرد که بی‌معناست خیال کنیم که اشیا فی‌نفسه و به نحوی مستقل از انتخاب شمای مفهومی وجود دارند. ... البته که این احرف پاتنم [خطاست (Boghossian, 2007: 36)].

با این حساب، می‌توان رویکرد بوغوسیای را به روایت پاتنم از پدیدهٔ نسبیت مفهومی، حاوی این گزاره‌ها دانست: ۱. پاتنم این پدیده را دلیلی بر نفی عینیت‌گرایی ناظر به واقع^۹ می‌داند؛ ۲. تمسک پاتنم به این پدیده برای نفی عینیت‌گرایی ناظر به واقع اشتباه است.

نگارنده اجمالاً معتقد است که بوغوسیای درک نادرستی از مدعای پاتنم و غرض پاتنم از تمسک به آن دارد و داوری او در باب این مدعا نیز باطل است؛ از این‌رو، نتیجهٔ کلی بوغوسیای مبنی بر ناتمام‌بودن استدلال پاتنم برای وابسته‌بودن واقعیت به توصیف، نادرست است. برای نشان‌دادن این نکته، در ادامه ابتدا به تفصیل نقد بوغوسیای را بر مدعای پاتنم واکاوی می‌کنیم و پس از آن، با استناد به متون پاتنم نقد او را نقد خواهیم کرد.

۳. نقد بوغوسیای بر پاتنم

بوغوسیای در کتاب *هراس/از معرفت*^{۱۰} در مقام انتقاد از نسبی‌گرایی و برساخت‌گرایی است. او در جایی از این کتاب، استدلال‌های سه تن از مدافعان وابستگی واقعیت به توصیف را یک‌به‌یک می‌شمارد: نلسون گودمن، ریچارد رورتی و هیلاری پاتنم. او مدعی است که استدلال‌های هر سه با مشکلاتی مواجه‌اند و وافی به مقصود نیستند. در اینجا، روایت او از استدلال‌های گودمن و رورتی و نیز نقدهای وارد بر آن‌ها را کنار می‌گذاریم و صرفاً به روایت او از استدلال پاتنم و نقدهایش بر آن می‌پردازیم.

همان‌طور که دیدیم، او پس از شرح پدیدهٔ نسبیت مفهومی، وجه استناد پاتنم را به آن بیان می‌کند و سپس آن را خطا می‌انگارد. دلیل او برای خطادانستن ادعای پاتنم در عبارات زیر عیان است؛ عباراتی که با وجود طولانی‌بودن، ذکرشان لازم است:

تمام آنچه مثال پاتنم نشان می‌دهد این است که می‌توان توصیفات متعددی از جهان یا بخش مشخصی از آن داشت که به یک اندازه صادق باشند. ... هیچ‌یک از طرفداران عینیت‌گرایی ناظر به واقع منکر این نیستند. هر عینیت‌گرای ناظر به واقعی می‌پذیرد که می‌توان برای یک تکهٔ مفروضی از زمان و مکان توصیفات متعددی داشت که به یک اندازه صادق باشند؛ به این شرط که این توصیفات با یکدیگر سازگار باشند. کل آن چیزی که چنین فردی به آن متعهد است، این است که این‌طور نیست که هر توصیف ممکن از تکهٔ مفروضی از زمان و مکان صادق است؛ یعنی برخی از این توصیفات به خاطر عدم‌مطابقت با آنچه برقرار است، کاذب خواهند بود.

اما آیا جهانک پاتنم مثال نقضی برای عینیت‌گرایی ناظر به واقع نیست؟ ... مگر این توصیفات که اجازه داده‌ایم از این جهان داشته باشد ... با یکدیگر ناسازگار نیستند؟

... پاسخ این است که این توصیفات کاملاً با هم سازگارند؛ زیرا شامل معانی کاملاً متفاوتی از «شی» هستند. تناقض میان آن‌ها بیشتر از این نیست که بگوییم میان گفتن اینکه هشت نفر در یک جشن‌اند و گفتن اینکه چهار زوج آنجا هستند، تناقض وجود دارد.

بنابراین مثال پاتنم نمی‌تواند وابستگی واقعیت به توصیف را اثبات کند. در واقع، این مثال از موضع مقابل آن پشتیبانی می‌کند.

نکته در اینجا است که در هر مثال این‌چنینی، لازم است که از برخی واقعیت‌های بنیادین (مثلاً اینکه سه توپ وجود دارد) شروع کنیم تا در ادامه بتوانیم به شکل صادق، آن‌ها را به انحای گوناگون بازتوصیف کنیم. با این فرض که جهانک ما سه توپ دارد، می‌توانیم مفهومی از «شی» ارائه کنیم که طبق آن می‌توانیم بگوییم که سه شی

وجود دارند و مفهومی دیگری از «شی» داشته باشیم که طبق آن می‌توانیم بگوییم که هفت شی یا نه شی یا چیزی شبیه این وجود دارد. اما برای آنکه این استراتژی بازتوصیف معنادار باشد، باید فرض بگیریم که برخی واقعیت‌های بنیادین (خمیر بنیادین جهان‌گون) وجود دارد که استراتژی‌های بازتوصیفی‌مان بر اساس آن کار می‌کنند؛ اما این دقیقاً همان چیزی است که نافیان عینیت‌گرایی ناظر به واقع انکار می‌کنند (Boghossian, 2007: 37-38).

نقد بوغوسیای به پاتنم را می‌توان ذیل دو ادعای زیر برشمرد:

ادعای اول: در پدیدهٔ نسبیت مفهومی، دو عبارت «سه شی وجود دارد» و «هفت شی وجود دارد»، با یکدیگر ناسازگار نیستند؛ زیرا در اینجا «شی» به دو معنای متفاوت به کار رفته است. در واقع اینجا واژهٔ «شی» مشترک لفظی است و برای آنکه بتوانیم ناسازگاری این‌ها را نشان دهیم، کافی است که با عنایت به رویکرد کارنپ و منطق‌دان لهستانی، دو واژهٔ شی ۱ و شی ۲ را استخراج کنیم. بدین ترتیب، عبارات یادشده در واقع از این قرارند: «سه شی ۱ وجود دارد» و «هفت شی ۲ وجود دارد». که طبعاً میان این دو عبارت ناسازگاری نیست. اگر میان دو عبارت یادشده ناسازگاری وجود نداشته باشد، آن‌گاه دیگر مشکلی وجود نخواهد داشت؛ زیرا حتی عینیت‌گرای ناظر به واقع هم می‌پذیرد که می‌توان توصیف‌های متعدد، اما سازگاری از جهان ارائه داد. همان‌طور که می‌بینیم، هستهٔ اصلی تلاش بوغوسیای در اینجا این است که با تمسک به تغییر معنای واژه‌ها، ناسازگاری بدوی میان این دو عبارت را برطرف می‌کند.

ادعای دوم: اتفاقاً این پدیده از موضع عینیت‌گرایی ناظر به واقع پشتیبانی می‌کند؛ چون در واقع باید خمیر بنیادین جهان‌گونی متشکل از سه توپ وجود داشته باشد تا بتوانیم آن را به اشکال گوناگون توصیف کنیم. بدین ترتیب، جهانی مستقل از شماهای مفهومی در نظر گرفته‌ایم و بعد، ذیل دو شمای مفهومی کارنپی و پارشناختی به توصیف آن پرداخته‌ایم.

همچنین بر پایهٔ نقل‌قولی که پیش‌تر از بوغوسیای آوردیم، می‌توانیم ادعای سوم را هم به او نسبت دهیم؛ این ادعا که قبلاً نیز به آن تصریح کرده‌ایم، از این قرار است: ادعای سوم: پاتنم این پدیده را دلیلی علیه عینیت‌گرایی ناظر به واقع و به نفع وابستگی واقعیت به توصیف می‌داند؛ چراکه او می‌خواهد از این پدیده بهره‌گیرد تا بگوید واقعیتی مستقل از شماهای مفهومی وجود ندارد.

در ادامه تلاش خواهیم کرد که با استناد به متون پاتنم و بازسازی استدلال او، این سه ادعای بوغوسیان را بررسی کنیم و میزان توفیق آن را در نقد رویکرد پاتنم ارزیابی کنیم.

۴. نقد و بررسی ادعاهای بوغوسیان

۴-۱. ادعای نخست

می‌توان گفت یکی از نخستین پاسخ‌هایی که در مواجهه با پدیده نسبیّت مفهومی به ذهن متبادر می‌شود، همین پاسخی است که بوغوسیان ارائه کرده است: تغییر معنای واژه‌ها. از قضا پاتنم خودش نیز به این پاسخ اشاره کرده است. از نظر او ممکن است کسی بگوید این جملات زمانی با هم متعارض‌اند که از دل یک شمای مفهومی طرح شوند؛ اما اگر یکی از دل شمای مفهومی کارنیبی (همان نگاه متعارف ما) و یکی از دل شمای مفهومی منطق‌دان لهستانی (نگاه پارشناختی) بیان شوند، آن‌گاه این تعارض، صرفاً ظاهری است (Putnam, 1983a: 35). اما در همان نقل‌قولی که از پاتنم برای توصیف پدیده نسبیّت مفهومی آوردیم، دیدیم که بر سبیل دفع دخل مقدر تذکر داده بود که این پدیده به‌گونه‌ای است که نمی‌توان با تمسک به تغییر معنا آن را حل کرد: «یکی از فروع نسبیّت مفهومی من ... این است که ممکن است گاهی اوقات دو جمله‌ای که تعارض بدوی دارند، هر دو صادق باشند (و تعارض میان آن‌ها را نمی‌توان این‌گونه حل کرد که بگوییم دو جمله «معانی متفاوتی» در شماهای موطن‌شان دارند)» (Putnam & Conant, 1992: x)؛ به بیان دیگر، از نظر پاتنم هرچند این جملات در دو شمای مفهومی متفاوت بیان شده‌اند، اما نمی‌توان گفت که واژه‌هایی مثل «وجود» و «شی» در آن‌ها معانی متفاوتی دارند و بالتبع، معنای دو جمله بالکل متفاوت‌اند. اما چرا پاتنم این گزینه را از همان ابتدا نفی می‌کند؟

نگارنده معتقد است این ادعای پاتنم ریشه در انگیزه‌های او در مخالفت با «قراردادگرایی» کواین (Quine) و رایشنباخ (Reichenbach) و گرانباوم (Grunebaum) (مشخصاً در پاتنم، ۱۹۷۴) و مخالفت با آرای کسانی مانند کوهن (Kuhn) و فایرابند (Feyerabend) دارد؛ انگیزه‌هایی که در نهایت منجر به ارائه «برون‌گرایی معنایی»^{۱۱} شدند. پاتنم با کوهن و فایرابند بر سر نزاع بود؛ چون به زعم پاتنم، آنان معتقد بودند با پیشرفت علم و تغییر آرام شبکه باور ما، معنا و مرجع واژگان زبانی نیز تغییر می‌کند

(Floyd, 2005: 20). بدین ترتیب، دو فردی که دارای شمای مفهومی متفاوتی هستند، گویی در دو جهان متفاوت زندگی می‌کنند و جمله‌هایشان قیاس‌ناپذیر است. پاتنم دربارهٔ ایدهٔ قیاس‌ناپذیری کوهن و فایربرد می‌گوید:

برنهاد قیاس‌ناپذیری برنهادی است که طبق آن، واژه‌های به کار رفته در فرهنگی دیگر (مثلاً استعمال واژهٔ «دما» توسط دانشمندان قرن هفدهم) نمی‌توانند معنا و مرجع یکسانی با واژه‌ها و اظهارات ما داشته باشند؛ همان‌گونه که کوهن اظهار می‌کند، دانشمندانی که پارادایم‌های متفاوتی دارند، در جهان‌های متفاوتی زندگی می‌کنند. «الکترون» وقتی توسط دانشمندی در حدود سال ۱۹۰۰ به کار می‌رفت، به شیئی در یک «جهان» اشاره می‌کرد و وقتی امروزه توسط دانشمندی به کار می‌رود، به شیئی در «جهان»ی متفاوت ارجاع می‌کند. ... اگر این برنهاد واقعاً درست می‌بود، ما نمی‌توانستیم زبان‌های دیگر و حتی دوره‌های پیشین زبان خودمان را ترجمه کنیم و اگر نمی‌توانستیم اصوات موجودات زنده را تعبیر کنیم، هیچ مبنایی نداشتیم که آن‌ها را متفکر، گوینده و یا حتی فرد انسانی در نظر بگیریم (Putnam, 1981c: 114). ... آنچه من ارائه کرده‌ام، مجدداً یک استدلال استعلایی است. ما بر اساس فهم‌های (Conception) مبنایی‌مان متعهد هستیم که نه تنها معاصرانمان، بلکه «خود»هایمان در زمان‌های سابق، پیشینیانمان و همچنین اعضای فرهنگ‌های دیگر سابق و فعلی را افراد انسانی در نظر بگیریم؛ و معنایش این است که وقتی واژه‌ای را به کار می‌برند، به این واژه‌ها مرجع‌ها و مفاهیم یکسانی را نسبت دهیم، حتی اگر معتقدیم که فهم‌های متفاوتی از آن واژه داریم. تا جایی که عمل تفسیر و تعبیر موفق باشد، نه تنها اشیا و مفاهیم مشترکی با آن‌ها داریم، بلکه فهم‌هایمان از معقول بودن و طبیعی بودن و ... نیز مشترک خواهد بود (Ibid: 119).

در این عبارت، پاتنم به نکات مهمی دربارهٔ رویکردش به معنا اشاره می‌کند. در یک نگاه کلی، می‌توان استدلال پاتنم برای عدم تغییر معنا در حالت تغییر شمای مفهومی را این‌گونه خلاصه کنیم:

الف) اگر تغییر شمای مفهومی منجر به تغییر معنا شود، آن‌گاه باید اعضای فرهنگ‌های دیگر و همچنین گذشتگان را ناانسان بدانیم؛
ب) اما ما آن‌ها را انسان می‌دانیم؛
ج) پس تغییر شمای مفهومی منجر به تغییر معنا نمی‌شود.

بدین ترتیب، ما با نکتهٔ جالبی در مواجههٔ پاتنم و بوغوسیان با پدیدهٔ نسبیت مفهومی برخورد می‌کنیم. بوغوسیان در مقام دفاع از عینیت‌گرایی و حمله به نسبی‌گرایی و برساخت‌گرایی، به تغییر معنا بر پایهٔ تغییر شمای مفهومی تمسک می‌کند، اما پاتنم

معتقد است که تمسک به این ایده نقض غرض است و در نهایت منجر به نوعی نسبیت حاد می‌شود؛ آن‌چنان که به قیاس‌ناپذیری میان شماهای مختلف و حتی میان ما و پیشینیانمان منتهی می‌شود. در اینجا تأمل دقیق در باب موضع پاتنم بسیار مهم است: پاتنم فلسفه‌ورزی خود را با هدف نفی رئالیسم متافیزیکی (عینیت‌گرایی ناظر به واقع در زبان بوغوسیان) و نفی نسبی‌گرایی دنبال می‌کند و به دنبال معرفی راهکار سومی است. بدین ترتیب، در مواردی تیزبینانه دغدغه احتراز از نسبی‌گرایی دارد. همان‌طور که در اینجا دیدیم، خود او معتقد است پاسخی که بوغوسیان به آن متوسل شده، ما را به دامان نسبی‌گرایی می‌اندازد؛ پس باید از آن احتراز کنیم.

با این حساب، می‌توانیم در جواب ادعای نخست بوغوسیان بگوییم: اولاً، پاتنم آشکارا به این ادعا واقف بود، اما با التفات به ماحصل آن (ظهور نوعی نسبی‌گرایی که اتفاقاً موضع حمله بوغوسیان است) این پاسخ را رد کرده است.

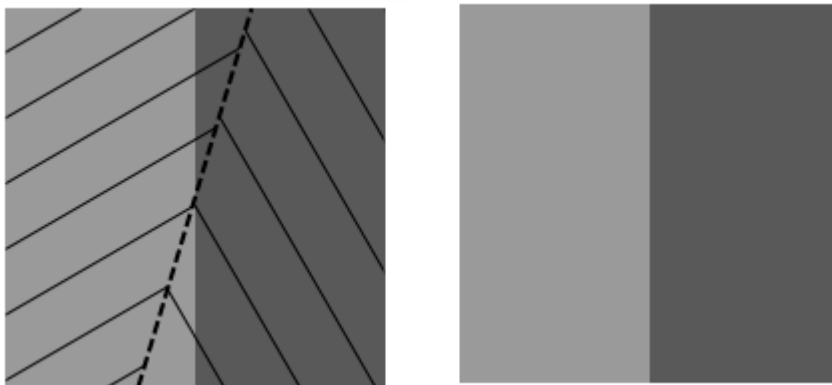
با این حال، بوغوسیان راهی پیش روی خود دارد. او می‌تواند استدلال کند که مقدمه (الف) در استدلال بالا مردود است و پذیرش تغییر معنا بر حسب تغییر شماهای مفهومی منجر به نسبی‌گرایی نمی‌شود. هرچند طرح چنین استدلالی چندان دور از ذهن نمی‌نماید، اما در کتاب *هر/اس/از معرفت خبری* از این استدلال نیست.

۴-۲. ادعای دوم

طبق ادعای دوم بوغوسیان، اتفاقاً پدیده نسبیت مفهومی از موضع عینیت‌گرایی ناظر به واقع پشتیبانی می‌کند؛ چون در واقع باید خمیر بنیادین جهان‌گونی متشکل از سه توپ وجود داشته باشد تا بتوانیم آن را به اشکال گوناگون توصیف کنیم. بدین ترتیب، جهانی مستقل از شماهای مفهومی در نظر گرفته‌ایم و بعد، ذیل دو شمای مفهومی کارنپی و پارشناختی به توصیف آن پرداخته‌ایم.

در مقام بررسی این ادعا، می‌توانیم آن را به دو شکل تقریر کنیم: شکل اول آنجاست که بوغوسیان معتقد باشد که این خمیر بنیادین جهان‌گونه که پذیرای توصیفات متعدد است، دارای ساختاری فی‌نفسه و مستقل است؛ به این معنی که از میان توصیفات متعدد، حداکثر یکی از آن‌هاست که حاکی از این ساختار است و مابقی، حتی اگر صادق باشند، لزوماً از این ساختار حکایت نمی‌کنند؛ چنین رویکردی مشابه جهانی است که سایدر (۲۰۱۳) تصویر می‌کند. فرض کنیم مربع‌های زیر، جهانک‌های ما باشند. جهانک سمت راست کاملاً بر اساس ساختار فی‌نفسه جهان، به دو بخش تیره و روشن تقسیم

شده است (اگر از اصطلاح افلاطونی استفاده کنیم، می‌توانیم بگوییم که در اینجا خطِ میان این دو، جهان را از مفصل‌هایش جدا کرده است.)، اما جهان سمت چپ، جهانی است که بر اساس خطی نامنطبق بر خط طبیعی جهان تقسیم شده است؛ مثلاً گروه‌هایی هستند که چنین تقسیمی را پذیرفته‌اند و سمت چپ خط‌چین را «روشه» و سمت چپ خط‌چین را «تیرن» می‌نامند. در چنین جهانی، هر دو توصیف درست‌اند، اما حداکثر یکی از آن‌هاست که جهان را صرفاً از مفصل‌هایش جدا و ساختار فی‌نفسه آن را حکایت می‌کند.



اگر بوغوسیان چنین موضعی داشته باشد، از نظر پاتنم یک رئالیست متافیزیکی است. پاتنم رئالیست متافیزیکی را این‌گونه تعریف می‌کند:

بنا بر رئالیسم متافیزیکی، جهان از کلیت متعینی (Fixed) از اشیای مستقل از ذهن تشکیل شده است. دقیقاً یک توصیف کامل و صادق از نحوه بودن جهان وجود دارد. صدق شامل نوعی رابطه مطابقت میان کلمات و نشانه‌های ذهنی از یک سو و اشیای خارجی یا مجموعه‌ای از اشیای خارجی از سوی دیگر است (Putnam, 1981b: 49).

پاتنم در دوره رئالیسم درونی خود، یک فاز سلبی داشت و یک فاز ایجابی؛ در فاز سلبی تلاش کرد رئالیسم متافیزیکی (و البته نسبی‌گرایی) را نقد کند و بحران‌های آن‌ها را نشان دهد؛ اما در فاز ایجابی، رئالیسم درونی را معرفی کرد. پاتنم پیش از معرفی مؤلفه‌های رئالیسم درونی (که نسبت مفهومی نیز از جمله آن‌ها بود) در مقام سلب رئالیسم متافیزیکی دو استدلال آورده است: یکی استدلال مدل‌تئوریتیک و یکی استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمیره. در اینجا صرفاً گزارشی از این دو استدلال ارائه می‌کنیم؛ زیرا غرض این است که صرفاً نشان دهیم که پاتنم به چنین پاسخی التفات و از قبل، برایش استدلال‌هایی غیر از پدیده نسبت مفهومی داشته است.

مفاد استدلال مدل ثنورتیک بر این اساس است: «اگر رئالیسم متافیزیکی برقرار باشد، آن‌گاه باید رابطه ارجاع متعینی میان کلمات یا مفاهیم ذهنی و مابازاهایشان در جهان خارج برقرار باشد؛ اما رئالیست متافیزیکی هیچ‌گاه نمی‌تواند تبیینی برای وجود رابطه ارجاع متعین میان موارد یادشده ارائه کند؛ پس رئالیسم متافیزیکی برقرار نیست (Hale and Wright, 1997: 248). استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره هم از این قرار است: «اگر رئالیسم متافیزیکی درست باشد، آن‌گاه ممکن است جمله «من مغزی در خمره هستم»، صادق باشد. اما ممکن نیست که چنین جمله‌ای صادق باشد؛ پس رئالیسم متافیزیکی درست نیست» (Putnam, 1981a: 15).^{۱۲} اگر این استدلال‌ها درست و معتبر باشند، نتیجه آن‌ها این است که قول به وجود جهانی مستقل از ذهن با ساختار یگانه مستقل از ذهن باطل است. بررسی تک‌تک مقدمات این استدلال‌ها خارج از حوصله و هدف این مقاله است؛ اما اشاره به آن‌ها، فارغ از اینکه معتبر و درست باشند، به ما نشان می‌دهد که پاتنم دست‌کم هم‌زمان با طرح نسبیت مفهومی، چنین استدلال‌هایی را هم مطرح کرده و پیشاپیش پاسخی در آستین داشته است. با این حساب، اگر بوغوسیان در مقام طرح ادعای دوم است، ناگزیر باید این استدلال‌ها را نیز مخدوش کند؛ حال آنکه چنین نکرده است.

اما شاید مراد بوغوسیان تقریر دوم ادعای دوم است؛ طبق این تقریر، جهان مثل خمیری مستقل از ذهن است که ساختار فی‌نفسه ندارد و ما می‌توانیم با توصیفات متعددمان مثل «قالب‌های شیرینی‌بری» آن را قالب بزنییم. شاید استعمال واژه «خمیر» در متن بوغوسیان مؤیدی برای این تقریر باشد؛ اما این تقریر نیز بی‌پاسخ نبوده است. پاتنم خودش به هنگام طرح پدیده نسبیت مفهومی به این پاسخ اشاره می‌کند و می‌گوید:

متأسفانه این استعاره [جهان خمیری و قالب شیرینی‌بری] هیچ کمکی به فهم پدیده نسبیت مفهومی نمی‌کند. اگر جدی‌اش بگیری، بلافاصله مجبور می‌شوی بپرسی «بخش‌های مختلف این خمیره چه چیزهایی هستند؟» اگر پاسخ دهید که «اتم‌های این خمیره سه جزء بنیادین آن [یعنی سه توپ] بوده و بخش‌های دیگر خمیره ترکیب این اتم‌هاست، شما به‌سادگی یک تصویر استعلایی متافیزیکی را پذیرفته‌اید؛ تصویری که طبق آن، مجموع‌های پارشناختی واقعا وجود دارند (Putnam, 1991: 113-114).

البته تفاوتی ندارد که در اینجا دیدگاه منطق‌دان لهستانی یا کارنپ را بپذیریم. در هر دو صورت، پاسخ ما مقتضی این است که آن خمیره حاوی ساختاری مستقل از ذهن

است؛ اما چنین ادعایی همانا و به جریان افتادن استدلال‌های پیش‌گفته (استدلال مدل‌تئوریتیک و استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره) همانا.^{۱۳}

با این حساب، در جواب ادعای دوم بوغوسیای می‌توانیم چنین بگوییم: اولاً پاتنم در همان زمان طرح این مسئله به این پاسخ التفات داشته و ثانیاً در همان موضع طرح پدیدهٔ نسبیت مفهومی، اشاره‌هایی به این استدلال‌ها کرده است.

البته باز هم بوغوسیای راهی پیش روی خود دارد. او می‌تواند استدلال کند که استدلال‌های مدل‌تئوریتیک و استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره معیوب‌اند و نمی‌توانند از پس نفی رئالیسم متافیزیکی (همان عینیت‌گرایی ناظر به واقع در ادبیات بوغوسیای) برآیند.

۴-۳. ادعای سوم

اما ادعای سوم بوغوسیای مبنی بر اینکه پاتنم پدیدهٔ نسبیت مفهومی را دلیلی علیه عینیت‌گرایی ناظر به واقع و به نفع وابستگی واقعیت به توصیف می‌داند، شاید مهم‌ترین ادعای وی باشد، اما به اعتقاد نگارنده اشتباه بزرگ بوغوسیای نیز در اینجا اتفاق افتاده است. پاسخ این ادعا با ردیابی مسیر فلسفه‌ورزی پاتنم عیان می‌شود.

همان‌طور که گفته شد، پاتنم در دورهٔ رئالیسم درونی یک فاز سلبی داشت و یک فاز ایجابی؛ در فاز سلبی، پاتنم در مقام نفی رئالیسم متافیزیکی و نیز در مقام نفی نسبی‌گرایی بوده است. عینیت‌گرایی ناظر به واقع، ذهن و جهان را از یکدیگر مستقل می‌انگاشت و واقعیت جهان را مستقل از توصیف‌ها می‌دانست؛ اما پاتنم با طرح استدلال مدل‌تئوریتیک و استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره، این موضع را نفی می‌کرد و در نتیجهٔ آن، به درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد (درهم‌آمیختگی ذهن و جهان یا آنچه بوغوسیای وابستگی واقعیت به توصیف می‌انگاشت) می‌رسید. بدین ترتیب، اصل ادعای پاتنم در نفی رئالیسم متافیزیکی و مقبول‌نمایدن رئالیسم درونی حول محور این دو استدلال می‌چرخید. پاتنم پس از آنکه به این موضع (درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد) رسید، به این نتیجه رسید که چنین موضعی می‌تواند پدیدهٔ نسبیت مفهومی را تبیین کند. بدین ترتیب، خلاصهٔ فلسفه‌ورزی پاتنم از این قرار است:

۱. مواجهه با رئالیسم متافیزیکی که محور اصلی آن انفکاک قاطع میان ذهن و جهان و استقلال کامل جهان از ذهن بود.

۲. طرح دو استدلال مدل تئوریتیک و استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره برای نقد رئالیسم متافیزیکی یا دقیق‌تر: نقد مدعای رئالیسم متافیزیکی در باب انفکاک قاطع میان ذهن و جهان و استقلال کامل جهان از ذهن.

۳. دستیابی به درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد و درهم‌آمیختگی ذهن و جهان (دوره رئالیسم درونی).

۴. بهره‌گیری از آموزه‌های رئالیسم درونی برای تبیین پدیده‌ای به نام نسبیت مفهومی (توصیف‌های متعدد از جهان سه‌تویه).

با این حساب، می‌توان دید که پدیده نسبیت مفهومی به هیچ‌وجه استدلالی برای درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد نبود، بلکه طبق تصریح پاتنم در نقل قولی که پیش‌تر آوردیم، درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد که ناشی از دو استدلال پیش‌گفته بود، امکان تبیین این پدیده را محقق کرده است.

البته ممکن است کسی ادعا کند که پدیده نسبیت مفهومی استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی است؛ در این صورت، احتمالاً مفاد استدلال به این شکل خواهد بود:

۱. مثال‌هایی قابل طرح‌اند که در آن‌ها (به نظر می‌رسد که) دو جمله ظاهراً ناسازگار صادق‌اند و معنای واژگان به‌کاررفته نیز متفاوت نیست؛

۲. رئالیسم متافیزیکی نمی‌تواند این مثال‌ها را تبیین کند؛

۳. پس رئالیسم متافیزیکی مخدوش است (قدیری و سعیدی‌مهر، ۱۳۹۶: ۷۰).

اما همان‌طور که قدیری و سعیدی‌مهر (۱۳۹۶) نشان داده‌اند، این استدلال مستقل از دو استدلال یادشده نیست؛ چراکه برای نشان‌دادن ناتوانی رئالیسم متافیزیکی در تبیین این مثال‌ها، دست‌کم به یکی از آن دو استدلال نیاز دارد (همان‌طور که در این مقاله هم آمد، اگر رئالیست متافیزیکی برای حل پدیده نسبیت مفهومی به استعاره خمیر متوسل شود، لازم است که با یکی از آن دو استدلال به او پاسخ داد). در واقع پدیده نسبیت مفهومی به‌تنهایی در مقام معارضة با رئالیسم متافیزیکی و تقویت درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد نیست، بلکه حتماً لازم است استدلال مدل تئوریتیک یا استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره به آن ضمیمه شود.

با این حساب، می‌توانیم در جواب ادعای سوم بوغوسیان بگوییم که اساساً پدیده نسبیت مفهومی استدلال مستقل پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی نبوده است؛ بنابراین، حتی اگر بپذیریم که ادعاهای اول و دوم بوغوسیان صحیح‌اند و تمسک پاتنم به پدیده نسبیت مفهومی ناقص است، باز هم مفاد نظریه پاتنم، یعنی همان درهم‌تنیدگی واقعیت

و قرارداد و آمیختگی ذهن و جهان خارج که اتفاقاً موضع حمله بوغوسیان در کتاب یادشده است، برآمده از استدلال‌های دیگری بوده است.

۵. تقریر رأی پاتنم

پیش از پایان مقاله، جا دارد به‌عنوان حسن‌ختم آن و برای روشن‌تر شدن دیدگاه پاتنم، رویکرد او در قبال دو نکته دیگر بوغوسیان در نقل قول پیشین را هم بررسی کنیم. نکته اول آنجاست که بوغوسیان معتقد است که طبق نظر عینیت‌گرای ناظر به واقع، می‌توان توصیفات متعدد و سازگاری از جهان داشت؛ اما اگر از بوغوسیان می‌پرسیدیم که چند توصیف حاکی از ساختار جهان می‌توانیم داشته باشیم، یحتمل پاسخش این بود که حداکثر یکی از این توصیفات است که جهان را از مفصل‌هایش جدا می‌کند و ساختار فی‌نفسه عالم را حکایت می‌کند. اما اکنون پس از شرح نسبتاً مفصل رویکرد پاتنم، می‌توانیم به مدعای وی در این باره اشاره کنیم. پاتنم معتقد است که نه‌تنها می‌توانیم توصیفات متعدد و سازگاری از جهان داشته باشیم، بلکه ممکن است توصیفات متعدد و ناسازگاری داشته باشیم که هریک در شمای مفهومی مربوط به خود صادق‌اند؛ اما جهان هیچ ساختار مستقل و فی‌نفسه‌ای ندارد تا یکی از این توصیفات را متعین کند.

نکته دوم، بوغوسیان گفته بود که از منظر عینیت‌گرای ناظر به واقع، این‌طور نیست که هر توصیف ممکن از جهان صادق باشد. به نظر می‌رسد که در اینجا بوغوسیان در مقام نفی نسبی‌گرایی‌ای است که معتقد است هر توصیفی صادق است؛ اما اتفاقاً پاتنم با وجود قول به درهم‌آمیختگی ذهن و جهان خارج، با این موضع عینیت‌گرای ناظر به واقع همراه است. از نظر او، یکی از نتایج درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد این است که هم واقعیت خودش را بر قرارداد تحمیل می‌کند و هم قرارداد خودش را بر واقعیت؛ مثلاً اگر شمای مفهومی خاصی انتخاب نکرده باشیم، نمی‌توانیم درباره صدق یا کذب جمله‌ها حرفی بزنیم؛ این همان تحمیل قرارداد به واقعیت است. اما اگر با شمای مفهومی خاصی (مثلاً شمای مفهومی کارنپ) به جهان سه‌توپه بنگریم، ماحصل تحمیل واقعیت بر قرارداد این است که جمله «چهار توپ وجود دارد.» کاذب خواهد بود.

۶. نتیجه

پل بوغوسیان در مقام انتقاد از موضع پاتنم، مبنی بر درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد پدیده نسبت مفهومی را شرح می‌دهد و رویکرد پاتنم را در قبال آن نقد می‌کند.

در این مقاله نشان دادیم که پاتنم به نقدهای بوغوسیان ملتفت بوده و همان زمانی که پدیده نسبیت مفهومی را طرح کرده است، پاسخ‌هایی برای این نقدها در نظر گرفته است که فارغ از درستی یا نادرستی آنها، می‌طلبید که بوغوسیان در نقد خود به آنها توجه داشته باشد و برای استحکام استدلال خویش، آن پاسخ‌ها را نیز نقد و ارزیابی می‌کرد. اجمالاً پاسخش به ادعای اول این بود که تغییر معنا بر حسب تغییر شمای مفهومی منجر به نسبی‌گرایی می‌شود و پاسخش به ادعای دوم این بود که تمسک به استعاره خمیر و قالب شیرینی‌بری، با مفاد استدلال مدل‌تئوریک و استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره مواجه است.

اما مهم‌تر از این‌ها، فهمیدیم که اتفاقاً پاتنم نه‌تنها برای موضع خود استدلال‌های دیگری آورده است، بلکه پدیده نسبیت مفهومی را استدلال مستقلی به حساب نمی‌آورده است؛ بنابراین، اگر کسی می‌خواهد موضع پاتنم را در نسبیت مفهومی نقد کند، ناگزیر است که به سراغ آن دو استدلال دیگر (استدلال مدل‌تئوریک و استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره) برود. ناگفته پیداست که در این مقاله، صحت و درستی استدلال‌های دیگر پاتنم لزوماً مورد تأیید نیست و صرفاً شیوه نقد بوغوسیان را نقد کرده‌ایم.

پی‌نوشت

۱. وابستگی واقعیت به توصیف، یعنی آنکه واقعیت امری مستقل از توصیفات و نظریه‌پردازی‌های ما (در مجموع، مستقل از ذهن و ذهنیات) نیست.
۲. رئالیسم درونی هرچند متضمن عنوان «رئالیسم» است، اما به سبب «درونی‌بودن» رنگ‌وبویی نسبی‌گروانه دارد؛ البته در باب اینکه وجه رئالیستی این دیدگاه چیست، نظرهای مختلفی وجود دارد که قدیری (۱۳۹۶: ۱۴۵-۱۴۸) تفصیلی از آنها را آورده است. گفتنی است پاتنم رئالیسم درونی را در مقابل رئالیسم متافیزیکی ارائه کرده است و این ادعاها به نوعی نقطه مقابل ادعاهای رئالیسم متافیزیکی است. یکی از بیان‌های پاتنم از رئالیسم متافیزیکی به این شکل است: بنا بر رئالیسم متافیزیکی، جهان از کلیت متعینی از اشیای مستقل از ذهن تشکیل شده است. دقیقاً یک توصیف کامل و صادق از «نحوه بودن جهان» وجود دارد. صدق شامل نوعی رابطه مطابقت میان کلمات و نشانه‌های ذهنی از یک سو و اشیای خارجی یا مجموعه‌ای از اشیای خارجی از سوی دیگر است (Putnam, 1981b: 49).
۳. طبق یکی از تقسیمات ناظر به نظریات صدق، چنین نظریاتی به دو دسته قابل قسمت‌اند: نظریات معرفتی (epistemic) و نظریات غیرمعرفتی (non-epistemic). نظریات معرفتی مفهوم صدق را بر پایه مفاهیم معرفتی مثل معرفت، توجیه، باور، پذیرش، تأیید و ... توضیح می‌دهند؛ اما نظریات

غیرمعرفتی معتقدند که مفهوم صدق مستقل از این مفاهیم است و به چیزی ورای دایره معرفتی انسان وابسته است؛ مثلاً نظریه مطابقت صدق در تفسیر متعارفش یک نظریه غیرمعرفتی است.

۴. مراد از شمای مفهومی باکفایت، شمایی است که شرایط متعددی مثل انسجام درونی، تبیین‌کنندگی، کارآمدی و ... را تأمین کند و از این حیث مشکلی نداشته باشد.

۵. در واقع نوعی نگاه معرفتی به صدق است که تسامحاً شبیه این است که بگوییم «الف صادق است»، یعنی «الف در شرایط ایده‌آل معرفتی موجه است.»؛ البته باید توجه داشت که چنین بازبینی تسامحی است؛ زیرا پاتنم در جاهایی به تفصیل توضیح داده که مرادش نه تعریف صدق، بلکه ارائه تصویری از آن است.

۶. تعارض معادل «incompatible» و بدوی معادل «at face value» است. پاتنم در جایی با عبارت «look incompatible» (Putnam, 2001) و در جایی دیگر با عبارت «apparent incompatibility» به این معنا اشاره می‌کند (Putnam, 1983a). ممکن است انتخاب «بدوی» برای این معنا مناقشه‌انگیز باشد. معادل اصطلاح «at face value» بنا به دیکشنری اصطلاحات کیمبرج از این قرار است:

to accept something as it appears to be rather than studying it more closely.

نگارنده مدعی است که این اصطلاح با چنین تعبیری معادل و هم‌تراز است با مفهومی که در اصول فقه تحت عنوان «بدوی» به آن اشاره می‌کنند؛ برای مثال، «تعارض بدوی، به معنای تنافی‌ای است که در بدو نظر، میان مدلول دو یا چند دلیل به چشم می‌خورد و با کمی دقت و از طریق جمع عرفی رفع می‌گردد.» یا شبهه بدوی عبارت است از «شبهه‌ای که ابتدا و بدون دقت نظر برای انسان به وجود می‌آید. شبهه بدوی مقابل شبهه توأم با علم اجمالی است که به آن شبهه مقرون به علم اجمالی می‌گویند.» ویژگی اصلی تعارض یا شبهه بدوی آن است که در ابتدا طرح می‌شود؛ اما با امعان نظر و دقت، قابل حل یا تبدیل به شبهه‌ای مقرون به علم جمالی است. ادعا بر این است که در ادبیات پاتنم، میان جملات یادشده تعارضی بدوی برقرار است؛ اما این تعارض حاکی از تعارض حقیقی نیست و با امعان نظر حل خواهد شد.

۷. جنیفر کیس در رساله دکترای خود (۱۹۹۵) به تبیین و توضیح آرای پاتنم در دوره رئالیسم درونی می‌پردازد. در این رساله و مقالات مستخرج از آن، پیشنهادها و اصلاحاتی برای ایده‌های پاتنم طرح می‌کند که تا حد زیادی مورد قبول پاتنم است. پاتنم در پاسخ به یکی از مقالات او می‌نویسد: «جنیفر کیس در این مقاله نیز درگیری عمیقش با نوشته‌های من را ادامه داده است ... می‌بایست از او به خاطر شفافیت‌بخشی به آرائم تشکر کنم» (Putnam, 2001: 431).

۸. برای بحثی تفصیلی در باب درهم‌تنیدگی واقعیت و قرارداد از نظر پاتنم (← قدیری، ۱۳۹۶: ۱۳۴-۱۱۴).

۹. Fact-objectivism: موضعی که طبق آن، امور واقعی مستقل از ما و باورهای ما هستند.

۱۰. این عنوان برگرفته از ترجمه دوست دانشورم، یاسر میردامادی، از این کتاب است. برای فهم برخی از عبارات کتاب، از ترجمه روان و دقیق ایشان بهره برده‌ام. اطلاعات کتاب‌شناختی ترجمه فارسی این کتاب به شرح زیر است:

بوغوسیان، پل (۱۳۹۵)، *هراس از معرفت: در نقد نسبی‌نگاری*، ترجمه یاسر میردامادی، تهران، کرگدن.

۱۱. Semantic externalism: موضعی که طبق آن، معنا یک امر صرفاً ذهنی نیست.
۱۲. برای شرح کامل این استدلال‌ها: (← قدیری، ۱۳۹۶: ۹۱-۴۵).
۱۳. تلاش‌های رئالیست متافیزیکی برای پاسخ به این مسئله منحصر به این دو نیست و حالت‌های دیگری هم قابل تصور است که از قضا پاتنم یا به تصریح یا با اشاره به آن‌ها پاسخ داده است. برای شرح کاملی از این پاسخ‌ها: (← قدیری و سعیدی‌مهر، ۱۳۹۶).

منابع

- قدیری، حامد (۱۳۹۶). مسئله عینیت در رئالیسم درونی، رساله دکتری، استاد راهنما: محمد سعیدی‌مهر، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
- قدیری، حامد و محمد سعیدی‌مهر (۱۳۹۶)، «پاتنم، نسبیت مفهومی و رئالیسم متافیزیکی»، حکمت و فلسفه، سال سیزدهم، ش ۱، ص ۶۵-۷۸.
- Boghossian, Paul. (2007), *Fear of knowledge. Against relativism and constructivism*. Oxford. Clarendon.
- Case, Jennifer. (1997), "On the Right Idea of a Conceptual Scheme". In *The Southern Journal of Philosophy* 35 (1), pp. 1-18.
- . (1995), *Putnam's "Pluralistic Realism": An Exposition and Defense*. Dissertation presented to graduate school of Arts and Sciences of Washington University.
- Floyd, Juliet. (2005), "Putnam's "The Meaning of 'Meaning'": Externalism in Historical Context". In Yemima Ben-Menahem (Ed.) *Hilary Putnam*. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 17-52.
- Forrai, Gábor. (2001), *Reference, truth, and conceptual schemes. A defense of internal realism*. Dordrecht, London. Kluwer Academic.
- Hale, Bob; Wright, Crispin., (1997), "Putnam's model-theoretic argument against metaphysical realism". In Bob Hale, Crispin Wright (Eds.): *A Companion to the Philosophy of Language*. Blackwell.
- Putnam, Hilary., (1974). "The Refutation of Conventionalism". *Noûs* 8 (1), p. 25.
- . (1981a), "Brains in a Vat". In Hilary Putnam, *Reason, truth and history*. Cambridge. Cambridge University Press, pp. 1-21.
- . (1981b). *Reason, truth and history*. Cambridge. Cambridge University Press.
- ., (1981c). "Two conceptions of rationality". In Hilary Putnam, *Reason, truth and history*. Cambridge, Cambridge University Press, pp. 103-126.
- . (1983a), "Equivalence". In Hilary Putnam, *Realism and reason*. Cambridge, New York: Cambridge University Press, pp. 26-45.
- . (1983b), "Why reason can't be naturalized". In Hilary Putnam. *Realism and reason*. Cambridge, New York, Cambridge University Press, pp. 229-247.
- . (1983c): "Why There isn't a Ready-made World". In Hilary Putnam, *Realism and reason*. Cambridge, New York, Cambridge University Press, pp. 205-228.
- . (1987), *The many faces of realism* (The Paul Carus lectures). Newyork. Open Court Publishing Company
- . (1991), *Representation and reality*. Cambridge, Mass. MIT Press.

- . (1992), "Truth and Convention". In Hilary Putnam, James Conant, *Realism with a human face*. Cambridge, Mass., London. Harvard University Press, pp. 98–104.
- . (1995), "Comments and Replies, Reply to Simon Blackburn". In Peter Clark, Bob Hale. *Reading Putnam*. Oxford, UK, Cambridge, Mass. USA. Blackwell.
- . (2001). "Reply to Jennifer Case". *Revue Internationale de Philosophie* 4, pp. 431–438.
- Putnam, Hilary & Conant, James. (1992), *Realism with a human face*. Cambridge, Mass., London. Harvard University Press.
- Sider, Theodore. (2013), *Writing the book of the world*. Oxford. ClarendonPress.